

## اصلاح طلبان از یک نگاه (۲)

تردیدی نیست که اصلاح طلبی و رفورمیسم بخودی خود سزاوار لعن و نفرین نیستند و در مقاطعی و در شرایطی ویژه میتوانند کار ساز و در مسیر پیشرفت جوامع بشری و بهبود وضعیت اقتصادی قرار گیرند. اما واقعیت رفورمیست های ایرانی و یا بهتر گفته شود، مذهبیون اصلاح طلب این بوده است که از بدو زایش آن، با وجود پشتیبانی ضمنی و میلیونی و احراز اکثریت مطلق در انتخابات همواره تلاش نمودند حرکات و مبارزات خود بخودی و رادیکال جوانان، کارگران، دانشجویان و.. که خارج از اراده آنها واقع میشدند، تحت کنترل در آورده و یا خشونت امیز و خارج از اهداف صلح جویانه و مدنی! خویش بنامند و سیر عمومی مبارزات مردمی را به کندی مطلوب و گام به گام برنامه سیاسی اصلاح طلبان ترمز بزنند و این کندی، نه از آن جهت که در پایگاه حمایتی و میلیونی خویش این پتانسیل، توان و خواست موجود نبود، بلکه از این جهت که مطالبات و آرزوهای این طیف اساسا منطبق و متناسب با رادیکالیسم و سطح جنبش های واقعا موجود، اما پراکنده مردم عاصی و ستم زده نبوده است. رفورمیست ها اساسا اعتقادی به تحولات بنیادین و منطبق با استانداردهای شناخته شده نداشته اند و دایره تنگ تفکر مذهبی این طیف فراتر از اجراء قانون اساسی جمهوری اسلامی نرفته است، قانون اساسی که در لابلای مواد و تبصره های آن مقولاتی همانند سنگسار و شکنجه و اعدام و.. را صراحتا و یا در پوشش های فقهی / مذهبی گنجانیده است. جنبش اصلاح طلبی علیرغم آنکه مطالبات سیاسی حول حقوق بشر، دموکراسی، آزادی بیان و مطبوعات، در مجامع سیاسی ایرانی هر روزه به عنوان یک ضرورت اجتناب ناپذیر پر رنگ تر میشود، فاصله خود را با آن حفظ کرده است و در پروسه زمان و سرریزنیروهای حمایتی اش این فواصل و مرزها را تعمیق کرده است و اگر جسته و گریخته و از حاشیه ها سخنی از آن به میان آمده است، عمومیت این آزادی ها آرزو نشده است "و امصیبتا" برای خودی ها منظور بوده است، بخشی از آزادی و حقوق بشر را نشانده رفته اند، آن بخش که برایشان جذابیت داشته است. چنانچه قوه قضائیه به باد هجوم آنان قرار میگیرد، نه برای جنایات بی شمار این قوه که روزانه در پهنایی به وسعت ایران صورت میدهد، رفورمیست های ایرانی اشکی

برزنان سنگسار شده، انقلابیون بدار آویخته و قربانیان اجتماعی اقتصادی زائیده فقر و فلاکت و ناآگاهی که هرروزه در میادین تهران و سایر شهرها بطور علنی از جرثقیل‌ها آویزان میشوند، نمیریزند. اشک آنان بر طیفی ریخته میشود که به لحاظ سیاسی در محدوده اصلاح طلبان قرار دارد و پسوند اسلامی بودن و در خط امام بودن برایش واجب است و بدین ترتیب بر مطالبه عمومی و برحق مردم ایران یعنی جدائی دین از حکومت خط بطلان میکشند و سینه چاکان غیر مذهبی آنان در صفوف اپوزیسیون در خارج از کشور که بیگاری این طیف را میکشند بیهوده در انتظار معجزه نشسته‌اند و به ضریح اصلاح طلبان دخیل بسته‌اند. و شعار جدایی دین از حکومت میدهند. بی تردید این پدیده واقعیستی است که نمیتوان مترادف با توطئه و گاو بندگی جناحین حکومتی دانست و خارج از اراده و خواست نیروهای انقلابی و دمکراتیک جریان دارد و در پروسه شکل‌گیری ابتدایی خود نیز این نیروها را زیر سایه هیاهو و جنجال خود گرفت و حضور موثری در عرصه سیاسی کشور داشت و در خلا حضور نیروهای دمکراتیک و انقلابی و در پرتو پراکندگی و انزوای خود ساخته این نیروها، پتانسیل و حضور کمی و کیفی مردم در صحنه مبارزه با رژیم را به ناکجا آباد مطلوب خویش کشیدند، ناکجا آبادی که تحمل و پذیرش شرایط موجود را وعده میداد و نیل به آزادی و عدالت اجتماعی را با وجود حکومت اسلامی امکان‌پذیر میدانست. اما واقعیت دیگر آنست که مردم تیره روز و ستمزده سالهاست که یاس و سرخوردگی خود را از این جریان با گسترش حرکات مستقل از اصلاح طلبان و مبارزات رادیکال خود با نیروهای رژیم، چه در صحنه دانشگاه، چه خیابان و چه کارخانجات و.... نشان داده‌اند و بر این موضوع نیز واقف هستند که از دعوای جناحین نصیبی نخواهند برد و به آن در تجربه مستقیم و روزانه خود از حوادث سیاسی جاری پی برده‌اند. در حقیقت میان حکومتیان بحث بیرون راندن یک جناح از چارچوب حاکمیت مطرح نیست، بحث، بحث آن است که کدام جناح مواضع کلیدی را دست داشته باشد و مهر نهایی را کدام جناح بر تصمیم‌گیری‌ها بنوازد، گفتمان هژمونی است و در ماندن یا نماندن حکومت در کلیت خود دعوایی نیست و انحصار طلبان نیز خواستار خروج جناح مقابل نیستند و از رفورمیست‌ها به عنوان مجرای پذیرش و معاملات بین المللی بهره برداری میکنند و اساساً خاتمی را از خود میدانند ولی مستحق

"اصلاح شدن". اصلاح طلبان اگرچه هنوز نیز حضور سیاسی دارند اما به لحاظ تاریخی جریانی هستند روبه زوال که ضرورت وجودی خویش را از دست داده اند، این ضرورت زمانی موجود بود که توده های میلیونی در فضایی آکنده از سرکوب، و خفقان و ارباب به بهره برداری از فضای قانونی موجود پرداختند و با امید تغییرات و تحقق شعارهای اصلاح طلبان بیاری آنان شتافتند و امروزه و پس از سالها تجربه آنان پارامتر حمایت توده ها از آنان از صحنه معادلات سیاسی جاری حذف شده است و این حادثه را مردم ایران با یاس و سرخوردگی و عدم حمایت از رفورمیست ها در طی سالهای اخیر رقم زده اند. این شکست در واقع پیروزی نیروهایی است که آزادی بیان، مطبوعات، و دموکراسی را در معنا و مفهوم تام و تمام آن میفهمند و برای حصول به آن مبارزه میکنند، ترمیم نمی خواهند و به دنبال تعویضند، دموکراسی را نه تنها برای خود که برای همه میخواهند و نان و دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی را در پیوندی مستقیم می بینند، زندانیان سیاسی را طبقه بندی نمیکنند و رهایی همگان را می طلبند. افول و عقب نشینی اصلاح طلبان در برابر انحصار طلبان، شکست دموکراسی نیست بلکه پیروزی دموکراسی واقعی در حوزه نظری است پیروزی تئوریک تفکری است که برای تمامی آن مبارزه میکند و عدالت و امنیت را نه برای سرمایه و صاحبان صنایع که برای زحمتکشان فقرزده که اکثریت اهالی را تشکیل میدهند، میخواهد پیروزی مشروط تفکری است که هنوز مادیت نیافته است و با توجه به شرایط و قرائن موجود مسیری ناهموار و سخت در پیش دارد که خروج از خرده کاری سیاسی و پای نهادن در عرصه ای موثرتر به لحاظ سیاسی ضرورتی مبرم میباشد.....

روزبه وین